

وَنَحْسِبُ أَنَّكَ جُرْمٌ صَغِيرٌ
وَفِيكَ انْظُرُوا الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ



تربیت انسان

برای تربیت انسان گام اول شناخت صحیح انسان و گام دوم شناخت صحیح از عالمی است که انسان قرار است در آن تربیت شود. قرآن دوگونه توصیف مختلف از انسان دارد یکجا خلیفه خداوند را از این انسان انتخاب می کند و او را بر فطرت الهی و تکریم شده خداوند یاد می کند و یکجا ندای مرگ بر انسان کفور بلند می کند و انسان را با عناوینی چون ظلوم و جبرول و بی تاب و ضعیف یاد می کند.

نگاه الهی به انسان و تربیت او چگونه است؛ حکمت این توصیفات متضاد چیست؛

کانال شرح حال (ایتا)

https://eitaa.com/sharhe_hal

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

فهرست

تربیت انسان	۳
تعریف تربیت	۳
تفاوت تربیت و صنعت	۴
معنای تربیت برای انسان	۷
ضرورت تربیت	۹
مهم ترین چیزی که مکاتب تربیتی را متمایز می کند	۱۰
چطور انسان و عالم هستی و مسیر تربیت صحیح انسان در عالم هستی را تشخیص دهیم؟	۱۱
تعریف عالم هستی و انسان از منبع شهود و وحی	۱۱
نتیجه تحت تربیت طاغوت بودن	۲۰
مهم ترین عوامل تربیت انسان در دستگاه ولایت الهی	۲۱
ما با زور جلو جبرنم رفتن را می توانیم بگیریم ولی به برشت نمی توانیم ببریم.....	۲۲
باب ورود به ولایت الهی	۲۴

تربیت انسان

تعریف تربیت

همیشه هر عنوانی را بخواهیم مورد بحث قرار دهیم، باید اول ببینیم معنای مد نظر از آن عنوان دقیقا چیست؟ خیلی از عناوین یک معنای عرفی مشخص دارند و همان معنای عرفی هم مد نظر ماست، پس از کنار تعریف آن عنوان زود می‌گذریم اما گاهی از یک معنا در یک علم خاص می‌خواهیم استفاده کنیم که در این صورت باید دقت بیشتری کرد. مثلا یک بار از آب در بحث عمومی مثلا اهمیت صرفه جویی در مصرف آب می‌خواهیم سخن بگوییم، یک بار از آب در بحثی در علم شیمی می‌خواهیم سخن بگوییم و لازم است ویژگی‌ها و خصوصیات مهم در تعریف آب در شیمی را بگوییم.

به همین ترتیب اگر بخواهیم از عنوانی از منظر دین، سخن بگوییم و آن عنوان در ادبیات قرآن و روایات بکار رفته باشد، باید دقت کنیم ببینیم آیا همان معنای متعارفی که امروز مد نظر ما است در آیات و روایت هم بکار رفته است یا خیر؟!

آنچه امروز محل بحث ما است تربیت است. تربیت در معنای عرفی که ما می‌فهمیم یعنی رشد دادن، پرورش دادن. در آیات و روایت نیز عنوان «تربیه» با همین معنای رشد دادن آمده است. «تربیه» از ماده «ر.ب.و» گرفته شده است و به معنای رشد دادن و زیاد کردن است، مثلا ربا نیز از همین ماده گرفته شده است.

در مکالمه بین فرعون و موسی (علیه السلام) در قرآن، فرعون به موسی (علیه السلام) می‌گوید: «أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِكِدْأَ وَكَلِّمْتَنَا فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ» (۱۸- شعرا) آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟

در جای دیگر خداوند در مورد پدر و مادر می‌گوید: «قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (۲۴ - الاسراء) بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در کودکی پروردند.»

اما آنچه در معنای عرفی مد نظر ما از پرورش دادن برای انسان مد نظر است، منحصر در رشد دادن جسم انسان و آنچه در ماده «ر.ب.و» در آیات و روایات آمده، نیست. در اطلاق عنوان تربیت برای گل و گیاه و حیوانات به همان رشد دادن اکتفا می‌کنیم اما نسبت به انسان، وقتی می‌گوییم فلانی فلانی را تربیت کرد، واژه‌هایی چون تادیب (ادب آموختن)، تهذیب و تزکیه را هم مد نظر داریم.

مثلاً: از پیامبر خدا ﷺ روایت است: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» این کلام را چگونه ترجمه می‌کنیم؟ خداوند من را تربیت کرد و نیکو تربیتم کرد. و یا از الإمام علی علیه السلام در مورد معنای آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا»^۱ سوال کردند و حضرت پاسخ دادند یعنی: «عَلِّمُوهُمْ وَ أَدِّبُوهُمْ». این را ما چگونه ترجمه می‌کنیم آنها را علم بیاموزید و تربیت کنید. مثال‌های دیگری هم می‌توان استفاده کرد مثلاً در واژه تزکیه که دیگر بحث طولانی می‌شود^۲ و خلاصه این تربیتی که در بحث تربیت انسان مد نظر ما است اعم از خود واژه رشد دادن جسمی و معنوی است و معانی گسترده‌تری را شامل می‌شود.

تفاوت تربیت و صنعت

ماده چیزی است که روح ندارد، رشد و زایش از درون هم ندارد و برای آن از تعبیر صنعت استفاده می‌شود، مثلاً یک چوب مُرده را وقتی خراطی می‌کنند تغییر شکل می‌دهند رشد نداده‌اند، اگرچه روی آن پرداخت صورت گرفته است ولی رشد نیست و

^۱ (۳). التحريم: ۶.

^۲ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲ - الجمعة)

یا یک آهنگر روی یک قطعه آهن، یک شیشه‌گر روی یک قطعه شیشه یک سفال‌گر روی یک قطعه سفال؛ آنها همه اثری خلق می‌کنند و ماده‌ای را از شکل خام اولیه‌ای با صنعت و پرداخت به شکل دیگری که مطلوب است در می‌آورند اما همه این کارها صرفاً تغییری در شکل و نظم حاکم بر آن ماده سابق است. آن قطعه سنگ و چوب و آهن و گل به ظاهر هیچ اهمیت و حقی به نفسه برای ما ندارند و من آنها را فقط برای آنچه خوم می‌خواهم پرداخت می‌کنم. فقط من و آن هدفی که می‌خواهم این ماده به آن برسد اهمیت دارد.

ولی وقتی یک گل یا گوسفند را رسیدگی می‌کنند تا از نقطه‌ای به نقطه دیگر برسد می‌گویند آن را رشد داد، آن را تربیت کرد. اینجا دیگر صنعت نیست، تربیت است. مثلاً در عربی پرورش اسب را می‌گویند «تربیه الفرس». از نگاه مادی تنها تفاوتی که بین گل و گوسفند وجود دارد این است که اینها یک زایش از درون هم دارند اما از نگاه دینی اینها در مرتبه کمالی نیست به ماده هستند، گل یک مرتبه بالاتر از خاک است و روح نباتی دارد و گوسفند یک مرتبه از گل بالاتر است و روح حیوانی دارد. در نگاه مادی این گل یا گوسفند هم مثل آن خاک و چوب و سنگ، حق و اهمیتی بنفسه ندارد و فقط مهم است که من او را از یک نقطه به نقطه دیگری که مطلوب من است، هدایت کنم.

اما در نگاه دینی آن گیاه، آن مورچه، آن حیوان، همه به میزانی که از ادراک و شعور بهره‌مند هستند، خودشان بنفسه اهمیت و حق دارند. مثلاً اگرچه ما یک سگ را برای رفع نیاز خودمان در محافظت از خانه تربیت می‌کنیم اما آن سگ حقوقی دارد، اگر نمی‌توانیم درست به آن سگ رسیدگی کنیم، حق نداریم آن را نگه‌داریم یا مثلاً حق نداریم آن سگ را ناقص کنیم و زجر دهیم تا به شکلی که مطلوب ما است درآید. اما ناقص کردن و زجر

دادن برای سنگ و چوب معنا نمی‌دهد. مثلاً ما حق نداریم برای اینکه مثلاً سگ را تربیت کنیم او را اخته کنیم، تا جایی که این سگ برای کس دیگری ضرری یا خطری نداشته باشد ما نه حق داریم او را اخته کنیم نه ضرر دیگری به او بزنیم.

برخلاف فرهنگ مادی که حتی به انسان هم نگاهی صرفاً فیزیکی و مادی دارد چه رسد به حیوانات، در فرهنگ دینی و وحیانی حیوانات فهم و شعور و حتی حشر دارند و آنها هم امتهایی مثل شما هستند.

«وَمَا مِنْ دَلْبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ» (۳۸ - انعام) هیچ جنبنده‌ای روی زمین و پرنده‌ای در آسمان که مشغول پرواز است نیست الا اینکه آنها هم امتهایی مثل شما هستند.

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (۵ - التکویر) و آن هنگامی که حیوانات وحش محشور شوند. و یا در مورد مورچه می‌گوید مورچه به اصحاب سلیمان گفت: «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۱۸ - النمل) جالب این است که فرمانده مورچه‌ها به آنها می‌گوید به خانه‌هایتان بروید که این سربازان سلیمان شعور ندارند و شما را زیر پا له می‌کنند و قرآن می‌گوید حضرت سلیمان از این حرف آن مورچه نسبت به سربازانش خنده‌اش گرفت یا داستان هدهد و... همه حاکی از شعور داشتن عالم حیوانات است.

همینجا قبل از اینکه بخواهیم به مقوله تربیت انسان و تعریف آن وارد شویم راه ما از مکاتب مادی جدا می‌شود. مکاتبی که تفاوتی بین گیاه و حیوان و ماده قائل نیستند. مثلاً در زنجیره تولید مک‌دونالد برای اینکه یک مرغ یا اردک را به شکلی درآورند که مثلاً جگر آن مرغ بزرگ باشد، کاری می‌کنند که آن مرغ چقدر زجر بکشد و تکان نخورد و...

تا بالاخره یک جگر بزرگ پیدا کند و ساندویچ جگر با سود بیشری و قیمت کم‌تری بدست بیاید!

چرا؟ چون من و لذت من محور است و همه چیز جز من مثل یک ماده بیشتر نیست. در همان مکتب مادی اگر هم جماعتی به این کار مک‌دونالد اعتراض کنند برای این است که مثلاً این نوع از غذا برای سلامتی انسان ضرر دارد و کسی به اینکه این موجود حقی دارد کاری ندارد، کسی به اینکه این ظلم به آن مرغ و اردیک است و شما حق ظلم به آن مرغ نداری، کاری ندارد. البته کسی که سیستم خداوند را برهم بزند و از مسیر ظلم پیش رود در نهایت از نظر سلامتی هم ضرر می‌کند و این قانون الهی در نظام طبیعت است که اگر ظلم کردی در همین دنیا نتیجه‌اش را می‌بینی اما این ضرر داشتن از نگاه ثانوی به این مساله است و از نگاه اولی حتی اگر ضرر هم نمی‌داشت ما این کار را جایز نمی‌دانستیم.

معنای تربیت برای انسان

نوع نگاه ما به عالم، اولین فرق ما با دیگر مکاتب تربیتی را بوجود می‌آورد، این عالم در چه سطوحی دارای شعور است. در نگاه دینی شما حتی با جامدات هم می‌توانی رابطه تربیتی برقرار کنی، احترام گذاشتن شما به ماشین و اهمیت دادن به آن و دوست داشتن آن در نوع خدمت دهی آن ماشین و کولر و دمپایی و لباس به شما تفاوت خواهد گذاشت. پیامبر اکرم ﷺ روی عصای خود عمامه خود هم اسم می‌گذاشتند. یکی از علما می‌گفت کفش‌هایتان را همینطور پرت نکنید به آنها احترام بگذارید، در برنامه زندگی پس از زندگی می‌گفت من از گل مصنوعی بدم می‌آمد یک گل مصنوعی را برای من آوردند همینکه آن را دیدم ناراحت شدم بعد به من نشان دادند که این گل از مرحله‌ای که نفت بود تا آمد به گل تبدیل شد و خوشحال بود تا اینکه به من رسید و من از دیدنش

ناراحت شدم و آن گل از این واکنش من غمگین شد. در نگاه دینی همه آنچه در عالم است شعور دارد و تسبیح خدا می‌گوید.

«إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» (۱۸ - صاد)

ما کوه‌ها را با او مسخر ساختیم [که] شامگاهان و بامدادان خداوند را نیایش می‌کردند.

«وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَأْنِ كَهُ مِنْ خِفَّتِهِ» (۱۳ - الرعد) رعد و برقی که ما کاملاً یک پدیده طبیعی آن را توصیف می‌کنیم یک تسبیح خداوند است. شاید اینطور به ذهن بیاید که در آن روز ادبیاتی برای توضیح رعد و برق از نظر علمی نبوده است، به همین جهت به مخاطب گفته‌اند این تسبیح خدا می‌گوید در حالی که ظاهر آیات اینطور نیست و می‌گوید همه چیز هر چیزی در آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه است همه چیز مشغول به تسبیح خداوند است اما شما گوش شنوا ندارید.

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۴۴ - اسراء) - «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (۱ - جمعه)

این نگاه را که می‌گوید ما هیچ ماده بی‌شعور و ادراکی در عالم نداریم بگذارید کنار نگاهی که می‌گوید حتی انسان هم مثل یک ماده است. یک ماده که بر اساس نظم ریاضی هورمون‌هایی دارد و شما می‌توانی این هورمون‌ها را با شک الکتریکی یا فلان دارو به شکل‌های مختلف دریاوری مثلاً می‌گوید من حتی برای مشکلات اخلاقی شما هم قرص دارم یک قرص به شما می‌دهم بخل شما از بین می‌رود!

برای مقایسه دو نوع نگاه انیمیشن لوپتو کار جالبی کرده بود و یک مقایسه خوب از دو نوع نگاه و رویکرد به یک بیمار روانی را کنار هم آورده بود؛ یکی می‌خواست اینها را با

دارو و آمپول کنترل کند یکی هم می‌خواست با شخصیت دادن و کار دادن آنها را از آن حالت بیماری بیرون بیاورد.

انسانی که فقط به فیزیک او توجه شود و متافیزیک او دیده نشود فرقی با گوسفند و گیاه و چوب و سنگ ندارد. نه حقی دارد و نه اهمیتی دارد. مثلاً شما یک سرباز می‌خواهید که بتواند از شما دفاع کند، خود آن سرباز اهمیتی ندارد و هدف نیست بلکه فقط به اموری نسبت به او می‌پردازید که بتواند او را یک سرباز خوب برای شما بکند. اگر هم مثلاً این سرباز معلول شد و شما به او خدماتی می‌دهید برای این است که نسل‌های جدید از ترس معلول شدن و دور انداخته شدن سرباز شدن را ترک نکنند ولی مثلاً در سلبریتی‌ها و مدل‌های لباس یا دخترهایی که برای ارائه خدمات جنسی تربیت می‌کنی دیگر اینجور نیستی خبری از چنین خدماتی نیست سلبریتی‌ها به محض اینکه جاذبه‌هایشان را از دست می‌دهند مطرود می‌شوند و عمدتاً افسرده و دیگر کسی به آنها هیچ کاری ندارد.

ضرورت تربیت

ما در هر مکتبی که باشیم هر عقیده‌ای که داشته باشیم یک مبداء و مقصدی را برای فرد و جامعه مطلوب می‌دانیم.

اگر انسان و حیوان و ماده همه را یک کاسه می‌کنیم باز هم این مواد! همه یک حالت اولیه دارند که باید طی یک مرحله از پرداخت به شکل مطلوب درآیند و این یعنی یک نظام و قواعدی برای پرداخت بهتر این ماده اولیه برای رسیدن به آن نقطه مطلوب لازم است و هرچه از این دستور العمل فاصله بگیریم از رسیدن به آن نقطه مطلوب فاصله خواهیم گرفت. اگر هم انسان و حیوان را متمایز از ماده می‌بینیم باز همین‌طور نیاز به یک

سری قواعد و اصول در تربیت انسان و حیوان برای رسیدن به آن نقطه مطلوب ما نسبت به ماده است.

مهم‌ترین چیزی که مکاتب تربیتی را متمایز می‌کند

مهم‌ترین چیزهایی که این اصول و قواعد تربیت را متفاوت می‌کند این است که: اولاً شما چه تعریف و نگاهی به این موضوع تحت تربیت خود داشته باشید و ثانياً چه تعریف و نگاهی به عالم و نقطه مطلوب و غایتی که این موضوع می‌تواند داشته باشید، دارید.

فرض کنید شما یک هندی یا بودایی یا درویش هستید که فهمیده‌اید این انسان یک جنس متفاوتی از حیوان و گیاه است و با یک سری ریاضت‌ها می‌تواند قدرت‌هایی پیدا کند که هیچ حیوانی در مقابل آن ذره‌ای نیز حساب نمی‌شود. شما وقتی تفاوت انسان با حیوان را فهمیدی می‌گویی این انسان ظرف وجودش خیلی بیشتر از آن حیوان است و برای این انسان یک نقطه مطلوب و برنامه تربیتی متفاوتی تعریف می‌کنی. می‌گویی این انسان حیف است مثل یک حیوان فقط مشغول شکم و شهوت و پرواز شدن باشد او می‌تواند به این توانمندی‌ها برسد و برنامه ریاضتی برای او تعریف می‌کنی؛ اما شمای مرتاض هندی چون نه انسان را و نه این عالم هستی را درست نشناخته‌ای، یک ریاضت‌های سختی برای انسان درست می‌کنی که زندگی او را خراب می‌کنی و او از لذت خوردن و شهوت و طبیعت خود مطلقاً محروم می‌شود تا صرفاً بر این ماده و دنیای ماده نوعی احاطه و تسلط پیدا کند، از ماده محروم می‌شود تا بر ماده مسلط شود! ریاضت‌هایی که انسان را از یک حیات طیبه خارج می‌کند.

تعریف و شناخت صحیح شما از قابلیت‌های این انسان و ظرف وجودش برای تعالی، یک مرحله از تربیت است، شناخت صحیح از عالمی که این انسان قرار است در آن و برای آن تربیت شود هم مرحله دوم و کامل کننده برای فهم تربیت صحیح است.

مطور انسان و عالم هستی و مسیر تربیت صحیح انسان در عالم هستی را تشخیص دهید؛
برای شناخت صحیح از هر چیز چهار راه شناخت وجود دارد: تجربه، عقل، شهود و وحی.

ما برای شناخت هر چیزی از جمله انسان و عالمی که قرار است این انسان در آن تربیت شود و به نقطه مطلوبش برسد، از این چهار طریق می‌توانیم استفاده کنیم. برای شناخت برخی چیزها تجربه حسی کافی است، یا حداقل صرف تجربه کار ما را راه می‌اندازد اما برخی از چیزها را بدون عقل نمی‌توان شناخت حالا یا تجربه و حس در کنار هم مثلاً فهم قواعد حاکم بر محسوسات، قوانین حاکم بر ماده؛ برای شناخت برخی چیزها هم عقل به تنهایی کافی است مثل قوانین و یافته‌های فلسفه. مکاتب مادی دو ابزار شهود و وحی را کنار گذاشته‌اند و شناختی که از انسان دارند، شناخت تجربی و عقلی است؛ غالباً فیزیک انسان را می‌بینند و متافیزیک آن را نه.

تعریف عالم هستی و انسان از منبع شهود و وحی

در تعریف عالم هستی از زبان شهود در عرفان می‌گویند: این عالم هستی عوالم چهارگانه‌ای دارد: عوالم لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت. عالم لاهوت جهان مختص به خدا، عالم جبروت عالم عقل بدون تصور اجسام، عالم ملکوت عالم بدون اجسام با امکان تصور شکل و صورت و عالم ناسوت، عالم مختص به انسان‌ها و به معنای جهان جسمانی است. تعریف‌های مختلفی هم از انسان ارائه می‌کنند ولی فهم صحیح از ادراک

شهودی و عرفانی نیاز تخصص و اهلش دارد و مثل بنده‌ای و مخاطبان عمومی‌ام دستمان از این ادراک کوتاه است و اهل عرفان با سنجه‌هایی از وحی و عقل فلسفی تشخیص می‌دهند کدام یک از این ادراکات صحیح و کدام غیر صحیح است البته آنجا هم همه چیز روشن و قطعی نیست و اختلافاتی دارند.

می‌ماند ادبیات و حیانی که ببینیم در ادبیات و حیانی چه تعریفی از انسان و عالم هستی و ظرفیت‌های آنها داده شده است.

در تعریف عالم هستی در ادبیات و حیانی چیزهایی مسلمی وجود دارد که برای بحث ما کافی است مثلاً اینکه این عالم هستی مراتب و غیبی دارد، یک مرتبه آن عالم ماده و دنیا است و یک مرتبه آن عالم ملائک است و آن عالم زمان ندارد و ابدی است یک مرتبه عالم برزخ است و بهشت و جهنم و هر کدام از اینها نیز باز مراتبی دارد و ما باید برای کمال در همه این مراتب خود را آماده کنیم. زندگی ما ما محدود به زندگی مادی نیست و برنامه‌ای برای تربیت انسان مطلوب است که انسان را در هر سه ساحت دنیا و برزخ و آخرت به کمال برساند.

آنچه فعلاً در این بحث مد نظر ما است اینکه عالم هستی اولاً محدود به این عالم ماده نیست و ما بایست برای عالم بعد از ماده نیز تربیت شویم ثانیاً عملکرد ما در این عالم ماده محدود است و سرنوشت ما در عوالم بعد را مشخص می‌کند و الی‌الابد نیز حیات انسان در عوالم بعد ادامه خواهد داشت و فضای روبروی ما بی‌نهایت است و ما باید برای بی‌نهایت در این فرصت کوتاه تربیت شویم.

اما انسانی که منبع وحی به به ما نشان می‌دهد چیست؟

در شعری منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام انسان چنین تعریف می‌شود:

«دواؤک فیک و ما تشعر و دواؤک منک و ما تنظر و تحسب أنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر و أنت الكتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمّر»

دوای دردهایت درون خودت است و نمی‌دانی - دردهایت هم از خودت است و نمی‌بینی - گمان می‌کنی یک جرم کوچکی هستی - اما درون تو تمام عالم‌های بزرگتر پیچیده شده است - تو همان کتاب آشکاری هست که با حروف و کلماتش پنهان‌ها آشکار می‌شود.

این توصیف از انسان را مقایسه کنید با تصوراتی که مکاتب مادی یا حتی مثلاً هندی‌ها از انسان دارند.

در قرآن دو گونه انسان تعریف شده است یک جاهایی تعریف‌هایی از انسان می‌کند و انسان را بالا می‌برد یک جاهایی هم مذمت‌های سنگینی از انسان می‌کند و انسان را با مخ به زمین می‌کوبد. خب راز این دوگونه تعریف از انسان چیست؟!

یک جا قرآن در مورد ولی خدا که یک انسان است می‌گوید: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً» (۳۰ - بقره) یک انسان به مقامی می‌رسد که خلیفه الله یعنی جانشین خداوند می‌شود.

در جای دیگر خداوند در مورد انسان می‌گوید این انسان در بهترین شکلی که ممکن بود آفریده شده است مجموع و میانگین مزیت‌های او را نسبت به دیگر حیوانات نگاه کنیم از همه سرآمد است. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» (۴ - تین)

در جای دیگر می‌گوید ایمان محبوب انسان است و فسق‌ها مورد اکراه اوست. «وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرِهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ» (۷ - حجرات) و یا

می‌گوید این انسان بر فطرت و مایه‌ای خدایی آفریده شده است: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۳۰ - روم)

یک جا می‌گوید قطعاً ما این انسان را تکریم کرده‌ایم: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (۷۰ - الاسراء) و از همه بالاتر آنجا که می‌گوید: ای انسان تو به سمت خداوند تلاش می‌کنی و بالاخره هم خداوند را ملاقات خواهی کرد. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۶ - انشقاق)

اما این تعریف‌ها را باید در کنار مذمت‌های بسیار و عجیب قرآن از انسان دید.

توصیفاتی که از انسان شده است: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (۲۸ - النساء) این انسان ضعیف است. «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (۱۹ - المعارج) به راستی که انسان بی‌تاب و کم ظرفیت خلق شده است. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (۶ - والعدیات) چقدر انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است.

تا می‌رسد به جایی که خداوند شعار مرگ بر انسان سر می‌دهد: «قُلِّلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (۱۷ - عبس) مرگ بر این انسان چقدر کافر است! چقدر نمی‌بیند! این انسان می‌تواند به پست‌ترین مراتب سقوط کند. «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (۵ - التین)

جمع این دو توصیف قرآن از انسان چگونه است؟ ما چطور بفهمیم قرآن این انسان را چطور تعریف کرده است تا بتوانیم برای آن نظامی تربیتی بیابیم؟!

برای راه یافتن به وجه جمع این دوگونه توصیف از یکی از همین آیاتی که قرآن در آن انسان را مذمت کرده است، آغاز می‌کنیم. در آیه ۷۲ احزاب خداوند به انسان می‌گوید

«ظلم جهول» ما یک ظالم داریم یک ظلم؛ ظلم یعنی کسی که خیلی ظالم است، یک ظالم معمولی نیست. به همین ترتیب هم جاهل و جهول، جهول بر صیغه مبالغه است یعنی کسی که خیلی جهول است. چه می شود که خداوند به انسان می گوید: ظلم جهول؟ خداوند اینطور می گوید:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (۷۲ - الاحزاب)

ما امانت الهی را به آسمان و زمین و کوهها عرضه کردیم اما آنها نپذیرفتند. بعد می گوید اما انسان پذیرفت، این انسان بسیار ظالم و جاهل است.

از اینکه آسمان و زمین امانت الهی را نمی پذیرند، معلوم می شود این امانت الهی به آنها اعطا نشده است و یا امری در کار نبوده است بلکه فقط عرضه بوده است، چرا که اگر امری بود اولاً امر به کسی می شود که قدرت بر کاری داشته باشد ثانیاً اگر امر می شدند دیگر امتناعی برای این موجودات امکان نداشت، چرا که اینها اختیاری برای سرپیچی از امر الهی ندارند. پس در واقع خداوند از آنها سؤال می کند تا از آنها اعتراف بگیرد. خداوند می پرسد آیا شما در خود می بینید این امانت الهی را تحمل کنید، آنها می گویند خیر. اما وقتی خداوند به همین نحو این امانت را بر انسان عرضه می کند؛ انسان ادعای توان پذیرش آن را می کند و از جهت همین ادعا، خداوند به او می گوید: بسیار ظالم و بسیار جاهل. در روایات این امانت را ولایت الهی معرفی کرده است.^۳

برخی این آیه را به گونه ای ترجمه می کنند که انگار تکلیف الهی بود و آنها از پذیرش امتناع کردند و انسان خل و چل و ظالم این تکلیف الهی را پذیرفت! و بعد هم چون زیر

^۳ ر.ب: تفسیر البرهان ذیل آیه مذکور.

بار تکلیف الهی شانه خالی نکرد، مستحق ناسزای خداوند شد! حاشا که خداوند به کسی که تکلیف الهی را بپذیرد، چنین بگوید! بلکه وصف ظلوم و جهول برای کسی است که ادعای توان تحمل ولایت الهی را دارد.

از این آیه معلوم می‌شود هرکس خودش به دنبال کسب مقام ولایت الهی برود و ادعای لیاقت آن را بکند مصداق ظلوم و جهول است و جنس انسان جز در مواردی که استثناء شوند، لیاقت ولی خدا شدن را ندارند. این ولایت باید از سوی خداوند به افرادی برگزیده، اعطاء شود، نه اینکه خود افراد خود را با سقیفه یا انتخاب، به این مقام برسانند! «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ» (۲۶ - ص) در مورد آن مقام خلیفه الهی خداوند نمی‌گوید آنها به این مقام رسیدند بلکه می‌گوید ما آنها را قرار دادیم. ای داود ما تو را خلیفه خود قرار دادیم پس بین مردم حکم کن. و همینطور در مورد حضرت آدم که خداوند به فرشتگان می‌گوید «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۳۰ - بقره).

مقام ولایت مخصوص کسانی است که انسانی برگزیده از سوی خداوند و خالص شده و معصوم هستند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۳۳ - الاحزاب)

فقط این اهل بیت هستند که خداوند به آنها عصمت داده است و آنها را پاک و پاکیزه قرار داده است. پس تا اینجا معلوم شد یک انسان‌هایی هستند که معصوم و برگزیده الهی هستند و اینها در مقام ولایت الهی قرار دارند و دیگر انسان‌ها نمی‌توانند ادعای ولایت الهی را بکنند و اگر چنین ادعایی کنند مصداق بسیار ظالم و بسیار جاهل هستند. غیر از آن انسان ولی خدا، بقیه انسان‌ها دوگونه از سوی خداوند توصیف شده‌اند.

آنچه از توصیفان نیکوی خداوند از انسان فهمیده می‌شود این است که انسان یک پایه و بنای اولیه خوب و الهی دارد. «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبَ إِلَيْكُمُ لِلْإِيمَانِ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ» (۷ - حجرات) و «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۳۰ - روم) این انسان ظرفیت این را دارد که تربیت شود و به بالاترین مراتب سعادت و کمال در هستی دنیا و آخرت نائل شود. اما برای اینکه این انسان در سیر سعودی کمال و حرکت به سوی نور قرار گیرد، شرطی دارد و شرط آن قرار گرفتن در مسیر تربیت ولایت الهی است. این انسان باید در مسیر تربیت آن اولیاء الهی و برگزیده خداوند باشد تا به کمال و سعادت برسد. قرآن می‌گوید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲۵۷ - البقره)

خداوند ولی کسانی است که ایمان بیاورند و تحت ولایت الله قرار گیرند و آنها را دائماً از ظلمات به سوی نور حرکت می‌دهد اما آنان که در مسیر ولایت طاغوت و اولیاء طاغوت باشند دائماً از نور خارج می‌شوند و سمت ظلمت‌ها می‌روند، تا جایی که در آن ابدی می‌شوند.

انسان به واسطه فطرت الهی که دارد، ظرفیت رشد و رسیدن به بالاترین کمالات در این عالم را دارد اما طی این مسیر به خودی خود ممکن نیست، آن چیزی که این ظرفیت بالقوه را بالفعل می‌کند و روز به روز متعالی می‌کند تحت ولایت الله و اولیاء او رفتن است. بدون ولایت انسان نمی‌تواند تربیت شود و به غایت کمال خود برسد. اگر تحت ولایت الله نبودی و تحت ولایت طاغوت رفتی روز به روز شما را به سمت اسفل السافلین و ظلمات محض پیش می‌برد.

ولایت الله هم یک چیز کلی ادعایی نیست، بلکه ولایت الله باید یک چیز محسوس و قابل تمسک باشد. به تعبیر روایت در هز زمانی و هر نسلی خداوند امام ظاهری دارد. کسی که شاهد بر امت و نسل خود است. ولایت الله در هیچ زمان و مکانی قطع شدنی نیست و از طریق اولیاء خداوند و نمایندگان آنها برقرار می‌شود.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۵۵ - المائدة) تنها ولی شما خداوند و رسول او و کسانی که ایمان آوردند و نماز را برپا می‌دارند و زکات (صدقه) می‌دهند در حالی که راکع هستند و این فرازهای آیه به ماجرا اعطای انگشتر به فقیر توسط حضرت امیر(ع) اشاره دارد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۵۹ - النساء)

در زمان رسول خدا (ﷺ) ولایت و تربیت الهی از طریق ایشان به مردم می‌رسید و بعد از ایشان از طریق امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بعد از حضرت امیر نیز بقیه ائمه اطهار. در زمان غیبت نیز همانطور که توحید تعطیل پذیر نیست، رشته ولایت قطع شدنی نیست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۲۰۰ - آل عمران)

ای کسانی که ایمان آوردید صبر کنید و یکدیگر را به صبر دعوت کنید و ارتباط برقرار کنید تا رستگار شوید.

در روایات از حضرات معصومین می‌پرسند منظور از ارتباط برقرار کنید چیست؟ می‌گویند با امامتان ارتباط برقرار کنید.

خب در زمان غیبت من چطور با امام خودم ارتباط برقرار کنم تا رستگار شوم؟! خود حضرات مشخص کرده‌اند.

از طریق فقهایی که این ویژگی‌ها را داشته باشند: خویشان دار باشند محافظ دین باشند مخالف هوای خود باشند اهل اطاعت از امر مولای خود باشند.

مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلِدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلُّهُمْ^۴

اولا فقیه باشند هرکسی که تفقه در دین را نیاموخته بخواهد راهبری کند و استاد سلوک شود خیر! بلکه باید فقیه باشد، بعد هم نه هر فقهی بعضی از فقها هستند که این ویژگی‌ها را دارند «وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ» اگر چنین فقهی یافتید باید به او مراجعه کنید و از او تقلید کنید. رشته ولایت الهی از طریق او برقرار می‌شود.

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۵ در پیش‌آمدهای روزگار به اینها مراجعه کنید که اینها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم.

این توصیه محدود به زمان غیبت حضرات معصومین هم نیست، پیش از غیبت در زمان حضور خود حضرات هم مردم در سرزمین‌های دور از محل حضور حضرات معصومین از طریق نمایندگان حضرات با ایشان ارتباط برقرار می‌کردند و حتی گاهی آنها بلند می‌شدند می‌آمدند مدینه نزد امام اما امام می‌گفت بروید مثلاً در ری یا اهواز به عالم آنجا

^۴. عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱

^۵. وسائل ۱۴۰/۲۷.

مراجعه کنید. فقط در زمان غیبت افراد را مشخصاً حضرات معلوم نمی‌کنند بلکه صفات عام را می‌گویند و شما باید بگردید چنین کسی را پیدا کنید و به او مراجعه کنید تا شما را در مسیر تربیت ولایت الهی پیش ببرد.

نتیجه تمت تربیت طاغوت بودن

آنکه طبیعت‌گرا است و خدا را انکار می‌کند انسان را یک حیوان قوی و توانمندتر از دیگر حیوانات می‌بیند و اگر ظلم نکند و یک ولیّ به ظاهر خوب باشد - که اکثراً یا همه، این طور نیستند و ظلم می‌کنند و انسان‌ها را برده خود قرار می‌دهند - در هر صورت حداکثر این است که ویژگی‌های حیوانی انسان را تقویت می‌کند و به رفاه او برای خوب خوردن و چاق شدن و خوب شهوت‌رانی کردن می‌اندیشد و خدمت می‌کند. و تهنش انسان اگر هم گرگ نشود می‌شود یک گوسفند یا گاو یا خوک مهربان!

طاغوت انسان‌ها را کور و کر می‌کند جلوی تعقل آنها را می‌گیرد و انسان را به مرتبه حیوانیت نزول می‌دهد: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۴۴ - الفرقان)

ابزار حاکمیت طاغوت به غفلت کشاندن انسان‌ها است. قلب و عقل انسان را طوری مشغول و غافل می‌کند که نه می‌فهمد و نه می‌شنود.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱۷۹ - الاعراف)

اینهایی که اهل جهنم شدند و مثل حیوان بلکه پست‌تر از آن شدند کسانی بودند که غافل بودند. قلب داشتند اما با آن تعقل نمی‌کردند، چشم داشتند اما با آن نمی‌دیدند، گوش داشتند اما با آن نمی‌شنیدند.

طاغوت با رسانه و داستان و شهوت و موسیقی و ابزارهای مختلف غفلت انسان را کور و کر می‌کند تا نتواند ببانددیشد. حتی ابزارهایی که برای رسانه انتخاب می‌کند ابزارهایی است که فرصت تعقل و تبیین در آنها نیست مثلاً تویتر برای او خیلی مناسب‌تر است تا مثلاً وبلاگ و کتاب چون در آنجا فضای تبیین نیست یا مثلاً اینستا برای او خیلی مناسب است چون فضای تصویر شما را محو خود می‌کند و قدرت تعقل شما را از شما می‌گیرد بر خلاف مثلاً صوت یا کتاب. می‌بینید حضرت آقا هم تأکید بر کتاب می‌کند آنها هم شما را به سمت مثلاً توییت یک خطی سوق می‌دهند!

مهم‌ترین عوامل تربیت انسان در دستگاه ولایت الهی

حال این سوال مطرح می‌شود که خب ما فهمیدیم این انسان یک ظرفیت بسیار بزرگی برای رشد و کمال دارد، این عالم خلقت مراتب بسیار عظیم‌تری از این عالم ماده و دنیا دارد و این انسان همانطور که باید در دنیا به سعادت برسد در آخرت هم باید به سعادت برسد و باید برای رسیدن به این کمال تربیت شود و به این رسیدیم که این تربیت اگر در دستگاه ولایت الهی باشد می‌تواند انسان را به آن کمال برساند و اگر در دستگاه ولایت طاغوت باشد انسان را به «اسفل السافلین» می‌کشاند و به «کالانعام بل هم اضل» مبدل می‌کند. حال به این سوال می‌رسیم عامل اصلی تربیت در دستگاه ولایت الهی چیست؟

ما با زور جلو جهرنم رفتن را می‌توانیم بگیریم ولی به بهشت نمی‌توانیم ببریم.

یک سوال که مطرح است آیا در دستگاه ولایت الهی زور هم حاکم است یا خیر؟! هم بله و هم خیر. زور در یک سو هست و در یک سو خیر. ما با زور نمی‌توانیم مردم را بهشتی کنیم، فقط می‌توانیم با کسانی که می‌خواهند با زور مردم را جهنمی کنند مقابله کنیم. حضرت آقا در بیانیه گام دوم در جواب کسانی که می‌گفتند برخی می‌خواهند مردم را با زور بهشتی کنند و شاید کسی نخواهد به بهشت برود، گفتند:

«اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند، و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانون‌های ضد معنویت و اخلاق، به شیوه‌ی معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهنمی کنند.»

پس در اسلام زور هست اما نه هر جا، جایی که کسی می‌خواهد به زور دیگران را جهنمی کند، مقابله زور است، جایی که کانونی برای ضدیت با معنویت و اخلاق تشکیل شده مقابله زور است. در اسلام هر جا زور هست برای مقابله با به زور مردم را جهنم بردن است. حدود برای همین است، سارق و متجاهر به فساد را حد می‌زنند برای اینکه فساد را به زور به خورد مردم ندهد. فساد را عادی نکند. حالا همان فرد در خانه خودش هر کاری می‌خواهد بکند اصلاً مرتد شود کسی با او کاری ندارد تا وقتی که اعلام نکند و فساد خودش را به درون جامعه نیاورد کسی با او کاری ندارد خودش می‌داند و خدای خودش، حتی زنا کرده است و کسی ندیده است تا وقتی نیاید اعلام نکند و این قضیه آشکار نشود کسی با او کاری ندارد خودش می‌داند و خدا و برود توبه کند. اسلام بنای خود را می‌گذارد که این قضایا پوشانده شود اما وقتی آشکار شد دیگر جلو آن را می‌گیرد.

در پیام هشت ماده‌ای امام خمینی در مبارزه با مفسد در ابتدای انقلاب هست که اگر مثلاً هنگام تعقیب یک مجرم مجبور شدید به خانه کسی رفتید و مثلاً مشروب یا مواد مخدری چیزی یافتید حق ندارید حتی گزارش دهید. مساله خصوصی آن فرد است خودش می‌داند و خدایش تا علنی نشده ما کاری با او نداریم.

اما وقتی بحث از بهشت رفتن به میان می‌آید قضیه فرق می‌کند. بهشت رفتن باید با خواست اراده قلبی باشد. تربیت شدن به سوی کمال دیگر با زور نیست.

قبل از آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (۲۵۷ - البقره) که بحث ولایت الهی را در آن آمده است چیست؟ این آیه آمده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» در دین اکراهی نیست راه رشد از گمراهی آشکار شده است پس کسی ایمان به خدا آورده است و به طاغوت کافر شده کسی است که به رشته ولایت محکم الهی که قطع نمی‌شود چنگ زده است.

در مسیر ایمان و بهشت رفتن دیگر زور جواب نمی‌دهد، برخلاف جهنم که به زور می‌برند بهشت را باید با پای خودت بروی، اینجا تبیین است که جواب می‌دهد عقل خود فرد باید با شما همراه شود و تا وقتی این اتفاق نیافتد تمسک به عروۃ الوثقی ولایت الهی رخ نمی‌دهد. اگر شما به اجبار و ناچارا به مسیر درست بروید، شما کاره‌ای نیستید شما را برده‌اند. وقتی شما از روی اختیار و اراده خودت انتخاب نکنی ارزشی ندارد و یک هدایت ظاهری بیشتر نیست.

مثال قرآنی آن چه می‌شود؟ «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا» ﴿جمعه-۵﴾؛ اینهایی که تورات بارشان شد -حَمَلُوا، از تحمیل [بر آنها حمل کردن] است یعنی تورات بر آنها

تحمیل شد. اینهایی که بعد از آن دیگر زور برداشته شد و آزاد شدند دیگر آزادانه تورات را انتخاب نکردند، حمل نکردند تورات را؛ «ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا» حکایت اینها «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسَدًا فَأَرَأَى» مثل الاغی هس تند که کتاب بارش کنی، اینی که به زور تورات را حمل کند بدون اراده خودش کارش ارزشی ندارد. به زور شلاق می شود نگذاشت کسی دزدی کند ولی با زور شلاق نمی شود روح کسی را امین کرد.

باب ورود به ولایت الهی

پس معلوم شد باب وارد کردن افراد به مسیر ولایت الهی تبیین است و فرد باید تفکر و عقل خود به درستی و حقانیت این مسیر برسد. اما تبیین کافی است؟ با پای عقل تنها مسیر ولایت الهی را می توان طی کرد؟ برای حرکت در این مسیر دو بال لازم است: تبیین و محبت. به تعبیر شهید مطهری:

مجنوب شدن به یک فکر دو رکن دارد. یک رکنش جنبه علمی مطلب است که فکر و عقل انسان بپذیرد، یک رکن دیگر جنبه احساساتی آن است که دل انسان گرایش داشته باشد، و هیچ کدامش در قلمرو زور نیست، نه جنبه فکری اش و نه جنبه احساساتی اش. فکر تابع منطق است. اگر یک مسئله ریاضی را بخواهند به یک بچه ای یاد بدهند باید از راه منطق یاد بدهند تا اعتقاد پیدا کند. با شلاق نمی شود به او یاد داد، یعنی شلاق که بزنند او فکرش قبول نمی کند. جنبه گرایشی و احساساتی و محبتی هم همین جور است.^۶

بدن را با زور می شود تسخیر کرد اما عقل و قلب را با زور نمی شود تسخیر کرد هیچ چیزی جز منطق و محبت جوابگو نیست.

^۶ کتاب جهاد ص ۴۸.

برای اینکه این محبت ایجاد شود باید خرج کنی، صبر داشته باشی. دین حتی برای کفار هم بخشی از زکات را به عنوان «مُؤَلَّفَةً قُلُوبُهُمْ»^۷ قرار داده است. باید در کنار تبیین و منطق برای اهل بیت اطعام داد تا محبت ایجاد شود برای مسیر ولی خدا و جذب افراد به آنها دست در جیب کنی، سختی تحمل کنی. دیده‌ای عراقی‌ها چگونه در این مسیر خرج می‌کنند و منت می‌کشند؟!

والسلام علیکم و رحمه الله و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صل الله علی محمد و آله الطاهرین.

^۷ التوبه: ۶۰.